

**فريده موسوی**

**اینکه می‌گویم شهید** الگوی خوبی برای جامعه هستند، قرار نیست با انسان‌های خارق‌العاده‌ای روبه‌رو باشیم که هیچ‌اشتیاهی مرتکب نشده‌اند. شهیدا مثل همه ما، آدم‌هایی عادی بودند که مسیر کمال را طی کردند و در نهایت به شهادت دست یافتند. چند روز پیش که به منزل استاد خلبان شهید حاج احمد مایلی رفتم، در گفت‌وگو با خانواده‌اش با مردی آشنا شدم که پدر و همسری مهربان برای خانواده‌اش بود اما چون هیچ وقت خط‌رزمندگی را رها نکرد، عاقبت ۲۸ سال بعد از اتمام دفاع مقدس به آرزوی دیرین‌اش «شهادت» نائل آمد. گفت‌وگوی ما با همسر، خواهر و دختر استاد خلبان شهید احمد مایلی را در پیش دارید که تنها یک‌سال از شهادتش می‌گذرد.

**محلہ پر شهید**

امامزاده حسن از محلات قدیمی تهران است؛ محله‌ای که شهدای بسیاری داده و هنوز هم دست از عادت دیرینه نبرداشته و باز هم شهید می‌دهد! سردار نام آشنا شهید محمد ناظری بنیادگذار یگان ویژه تک‌آوری نیروی دریایی سپاه زاده و بزرگ شده همین محله بود که اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ به شهادت رسید. جالب است که شهید ناظری همان مسیری را در زندگی پیمود که استاد خلبان شهید حاج احمد مایلی نیز طی کرد. هر دو از رزمندگان دفاع مقدس بودند که بعد از جنگ همچنان در میدان مجاهدت و تلاش ماندند و هر دو در سال ۱۳۹۵ با مویی سپید به دیدار معشوق شتافتند.

**دست‌نوشته آقا**

منزل شهید مایلی در یکی از کوچه‌های محله امامزاده حسن قرار داد. به آنجا که می‌رسیم، همسر، خواهر و دختر شهید به استقبالمان می‌آیند و وارد خانه می‌شویم. خانواده مایلی دو شهید تقدیم کرده‌اند. یکی خود حاج‌احمد و دیگری شهید داود مایلی برادرش که در جبهه‌های دفاع مقدس آسمانی شده است. منزل شهید مایلی در اردک از کوچه‌های محله امامزاده حسن قرار دارد. به آنجا که می‌رسیم، همسر، خواهر و دختر شهید به استقبالمان می‌آیند و وارد خانه می‌شویم. خانواده مایلی دو شهید تقدیم کرده‌اند. یکی خود حاج‌احمد و دیگری شهید داود مایلی برادرش که در جبهه‌های دفاع مقدس آسمانی شده است. تصاویر هر دوی این شهدا روی دیوار خانه دیده می‌شود و زیر یکی از این عکس‌ها دست‌نوشته حضرت آقااست که سلام و درود خدا را برای شهدای مایلی طلب کرده‌اند.

مهناز رسول‌زاده همسر شهید، اولین نفری است که گفت‌وگو را شروع می‌کند و در معرفی همسرش می‌گوید: همسر منولد سال ۱۳۳۵ بود. سال ۱۳۶۰ که با هم از دواج کردیم، ایشان ۲۵ سال داشت و من ۱۹ سال داشتم. احمد آقا با مراسم پرخرج ازدواج میانه‌ای نداشت و فقط در محضر عقد کردیم و چند وقت بعدش هم برای آغاز زندگی مشترکمان به پایوس امام رضاع) رفتیم. ما یکسال اول زندگی‌مان را در خانه پدر شوهر بودیم و بعد که برادرهای حاج‌ااق ازدواج کردند به منزل شهید صوری رفتم و چند سالی هم در آنجا زندگی کردیم.

**سرباز فراری**

چون شهید مایلی بعد از انقلاب با همسرش ازدواج کرده بود، در مورد فعالیت‌های انقلابی‌اش از عصمت مایلی خواهرش می‌پرسم که می‌گوید: احمد دور از چشم ما نوازهای حضرت امام را گوش می‌داد. اعلامیه‌های ایشان را تهیه می‌کرد و در اختیار دیگران هم قرار می‌داد. داداش احمد در زمان شاه سربازی رفته بود که وقتی امام فرمان داد پادگان‌ها را ترک کنید، ایشان به حرف امام لبیک گفت و از خدمت فرسار کرد. یادم است یک روز عصر

بود که دیدم احمد با لباس نظامی به خانه آمد. گفتم: داداش چرا این موقع روز به خانه آمده‌ای؟ گفتم: از خدمت فرار کرده‌ام. تردیدم و گفتم: مامورها دستگیرت می‌کنند. گفتم: من به حرف آقا آمده‌ام و وقتی ایشان دستور می‌دهد پادگان‌ها را ترک کنید باید به حرفشان گوش بدهیم.

**رزمنده پای کار**

شهید مایلی از رزمندگان پای کار دفاع مقدس بود. همسر شهید از خاطرات آن روزها می‌گوید: یک سال بعد از ازدواجمان، حاج‌احمد به جبهه رفت. اول به صورت بسیجی اعزام شد. مدتی داوطلبانه به جبهه می‌رفت، تا اینکه سال ۶۵ به عضویت سپاه درآمد. همان سال ۶۵ هم برادرشان داود در جبهه‌ها شهید شد. حاج‌احمد شهادت را دوست داشت و ماه‌ها در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافت ولی خوب قسمت نبود در آن دوران به شهادت برسد.

**خاطره کاردستی**

مریم مایلی دختر شهید هم در کنار ما حضور دارد. دخترها بابایی می‌شوند و حالا که کمی بیشتر از یک سال از شهادت پدر می‌گذرد، هنوز آثار غم از دست دادن بابا در چهره و صدای مریم احساس می‌شود. دختر شهید در تعریف خاطراتی از پدرش می‌گوید: بابا احمد مثل همه پدرهای دنیا مهربان و دلسوز بود اما ایشان حتی در خستگی و فشار کاری هم سعی می‌کرد به ما محبت کند. یک بار که از مأموریت برگشته بود دیدم من خیلی ناراحت هستم. غلشش را پرسید که گفتم: قرار بود کاردستی درست کنیم اما هنوز درستش نکردم. بابا چیزی نگفت و من با ناراحتی به خواب رفتم. صبح که بیدار شدم دیدم بابا با وجود خستگی که داشت تا صبح بیدار مانده و برایم کاردستی درست کرده است. این خاطره هیچ وقت از یادم نمی‌رود.

خلیانی از شب‌ها شاهد بودم که من و خواهرم روزه می‌گرفتم، بابا همیشه زودتر از همه ما بیدار می‌شد و به آرامی ما را بیدار می‌کرد. دوست داشت ما نمازخوان مذهبی بار بیاییم. عاشق زیارت انمه‌اطهار هم بود. زمانی که فرزندم خیلی کوچک بود، ایشان آمد و گفت می‌خواهم به کربلا برویم. خواهرم هم باردار بود. گفتم: شرایط ما جور نیست. من بچه کوچک دارم و آنجا سخت می‌شود ولی بابا گفت: بیایید توکل بر خدا، من هم کمک می‌کنم



و بچه را نگه می‌دارم. خلاصه به کربلا رفتم و انصافا بابا در نگهداری فرزندم کوتاهی نکرد و یک سفر معنوی و پر از خاطره در ذهنمان ماندگار شد.

**استاد خلبان**

مریم مایلی دختر شهید در خصوص مسئولیت‌های پدر هم می‌گوید: ایشان دپیام فنی داشتند و در مدت اشتغال در سپاه تا مقطع ليسانس در رشته مدیریت دفاعی دانشگاه امام حسین(ع) ادامه تحصیل دادند. از سال ۸۳ رشته اصلی ایشان چتربازی نظامی و بارریزی کایت موتوروراد و از سال ۸۳ خلبانی هواپیما را شروع کردند. بعدها در تمام این رشته‌ها مربی شدند. دختر شهید ادامه می‌دهد: پدرم این اواخر فرمانده یگان هوایی قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه بودند. مسئول امنیت استوان سیستان و بلوچستان هم قرار گاه قدس است. قبل از این سمت به مدت هفت سال فرمانده گردان هوایی یگان ویژه صابرین بودند. سه سال پیش فرمانده یگان هوایی قرارگاه قدس شدند و در این قرارگاه مستقر بودند که مهرماه ۹۵ در ایرانشهر به شهادت رسیدند.

**یک عمر رزمنده**

از همسر شهید می‌پرسم: زندگی با کسی که یک عمر رزمنده بود چطور گذشت؟ ایشان

## گزارش خبرنگار «جوان» از حضور در منزل استاد خلبان شهیدحاج‌احمد مایلی و گفت‌وگو با خانواده‌اش

# حاج‌احمد با شهادت باز نشسته شد

عزاداری ششیمه‌ها اخلاخل ایجاد می‌کنند و بابا باید در آنجا می‌ماند.

**در جوار امامزاده**

همسر شهید در مورد خصوصیات اخلاقی حاج‌احمد می‌گوید: همسرم با وجود مشغله و مأموریت‌هایی که داشت، هر وقت برمی‌گشت در امور خانه کمکم می‌کرد. همه‌چه پرداخت و کارهای بیرون از خانه را هم انجام می‌داد. حاجی در زندگی‌اش دو بار به حج رفت. یک بارش را من همراه ایشان بودم. کلا به زیارت ائمه علاقه زیادی داشت و هر سال دو مرتبه به پایوس آقا امام رضاع) می‌رفتم. حاج‌احمد آدم مردمداری بود. مشاور خوبی هم برای همه دوستان و آشنایان به شمار می‌آمد و سعی می‌کرد مشکلات دیگران را حل کند. مادر یک محله جنوب شهری زندگی می‌کنیم، خیلی‌ها به حاجی می‌گفتند دیگر رفتش رسیده که به یک محله بهتر بروید و آنجا زندگی کنید، ولی حاجی قبول نمی‌کرد. می‌گفت من هرچه در زندگی‌ام دارم مدیون آقا(امامزاده حسن) هستم. من از محضر آقا کتان نمی‌خورم.

پاسخ می‌دهد: در بیشتر سال‌های زندگی مشترکمان، همسرم یا در جبهه بود یا در مأموریت‌های کاری. می‌توانم بگویم ایشان کل عمرش را صرف خدمت به کشور و نظام اسلامی کرد. اعتقاد داشت که آدم نباید فقط برای خودش زندگی کند. باید دغدغه مردم و کشورش را هم داشته باشد. وقتی که من با ایشان ازدواج کردم، می‌دانستم که با چطور انسانی وصلت می‌کنم. خودم هم به راه و مسیری که انتخاب کرده بود اعتقاد داشتم و سختی نبودن‌هایش را تحمل می‌کردم. الان که شهادت قسمتش شده، حداقل از این خوشحالم که مزد یک عمر جهادت را به بهترین وجه گرفت. خون حاج‌احمد در راه مقدسی ریخته شد. در همان مسیری رفت که خودش دوست داشت. ایشان بارها از من خواسته بود برایش دعای شهادت کنم. شهادت آرزویش بود و شکر سیستان و بلوچستان هم فرار گاه قدس است.

**فرزانی که قسمت حاجی شد**

۲۰ مهرماه سال ۹۵ این خبیر در تلکس خبرگزاری‌ها قرار گرفت که در حادثه سقوط هواپیمای دو نفره فوق سبک جاپرو پلن سپاه در مسیر بازگشت از مأموریت، خلبان سرهنگ «احمد مایلی» و کمک خلبان «جعفر حجتی» به شهادت رسیدند. همسر شهید می‌گوید:

فرزند شهید هم می‌گوید: مسئولیت‌های بابا اجازه نمی‌داد زیاد پیش ما باشد. در پنج سال گذشته تنها یک بار عید نوروز را در تهران بود. ماه‌های محرم و صفر هم دائم زاهدان بود. چون منطقه از نظر امنیتی خطرناک و ناامن می‌شد. احتمال بمب‌گذاری و فعالیت‌های اینچنینی در آنجا بسیار زیاد بود. گروهک‌های تروریستی در منطقه بسیارند و در مراسم



خلیانی از شب‌ها شاهد بودم که حاجی یک ساعت قبل از نماز صبح بیدار می‌شد و نماز شب می‌خواند. زیارت عاشورا را هم که از حفظ بود می‌خواند و بعد برای ادای نماز صبح به صحن امامزاده حسن می‌رفت. الان پیکر حاجی در جوار همین امامزاده دفن شده است

**گفت‌وگوی «جوان»**

**با پسر عموی شهید محمد فقیری**

**شهید بی‌سر فاطمیون**

### محمد جوانی بی‌کینه

### مهربان و دلسوز بود

**شکوفه زمانی**

محمدفقیری از رزمندگان لشکر فاطمیون بود که به دور از خانواده سال‌ها در ایران زندگی کرد و از همین‌جا راهی جهاد در سوریه شد. محمد که طعم غربت و تنهایی را چشیده بود، در هفدهم مردادماه ۱۳۹۶ سرش توسط تروریست‌ها بریده شد. محمد در همان عملیاتی به شهادت رسید که شهید حججی طی آن به اسارت درآمد. گفت‌وگوی ما را با محمد اسحاق اصغری، پسر عموی پدر شهید که از معدود اقوام محمد در ایران است، پیشش رو دارید.

**شهید فقیری چند سال داشت؟**

محمد متولد ۷۵/۶/۱۷ است. در خانواده‌شان چهار خواهر و دو برادر هستند. الان تمامی اعضای خانواده‌اش در افغانستان حضور دارند. پدر شهید از راه کشاورزی مخارج زندگی‌شان را تأمین می‌کند.

**پس شهید تنها در ایران زندگی می‌کرد؟**

بله، محمد از سن ۱۶ سالگی در ایران بود و کار می‌کرد. در این مدت گاهی به خانواده‌اش سر می‌زد و کمک‌حاشان می‌شد. یکسالی هم برای تأمین کمک هزینه خانواده‌اش، از آنجا از من پرسیدند چه نسبتی با محمد من کار می‌کرد.



ایشان با گروه شهید حججی با هم در یک عملیات بودند. گویا در هرز مشترک سوریه و عراق در ترف بودند که داعشی‌ها یا چند خودرویی انفجاری در موقع استراحت بچه‌ها به صورت غافلگیرانه به چادرهایشان حمله می‌کنند و چادرهایشان را به آتش می‌کشند

**متاهل بود یا مجرد؟**

متاهل بود. در افغانستان ازدواج کرده بودند ولی به علت اعزام به سوریه از همسرش جدا شد.

**چطور تصمیم گرفت مدافع حرم شود؟**

محمد عاشق اهل‌بیت بود.از سال ۹۵ تصمیم گرفت مدافع حرم شود. چندبار هم به سوریه اعزام شد. آخرین بار در مرداد ماه به جبهه رفت که هفدهم همان ماه به شهادت رسید.

پیکرش ۱۸ روز بعد به ایران آمد؛ پیکری که سر در بدن نداشت. او را در قطعه ۵۰ شهدا در بهشت زهرا کنار شهدای دفاع مقدس به خاک سپردیم.

**خانواده شهید توانستند برای تشییع پیکرش به ایران بیایند؟**



**گفت‌وگوی «جوان»**

متأسفانه نه، تشییع پیکرش خیلی غریبانه انجام شد. بدون اینکه پدر و مادر یا یکی از اعضای خانواده‌اش حضور داشته باشند. حتی برای شناسایی جسدش خادم به تنهایی به معراج شهید رفتم.

**با خصوصیات اخلاقی شهید چقدر آشنا بودید؟**

من از بچگی به خوبی به اخلاق و زندگی شهید واقف بودم چون مادرش دختر عموی من بود و پدرش هم پسر عمویم. ما خیلی با خانواده‌شان ارتباط صمیمی داشتیم. من خودم متولد ۶۱هستم و سه فرزند دارم و ۱۸ سال است که مقیم شهری هستم. شهیداز بچگی با ما در رفت و آمد بود. محمد در برابر مشکلات بسیار صبور بود. اگر با دوستانش مشکلی پیدا می‌کرد سعی می‌کرد بدون اعضای خانواده‌اش در افغانستان حضور شوخ طبع و فعالی بود. بسیار مهربان و دلسوز بود. همیشه خنده روی لب‌هایش داشت. در ارتباطش با اطرافیان مثل یک دوست بود. در فرائض هم به نماز اهمیت می‌داد.

**چگونه از شهادتشان مطلع شدید؟**

همزمانش از طریق شمارهای که داشتند با برادرم تماس گرفته بودند و برادرم شماره من را به آنها داده بود. زنگ زدند و از من خواستند به سپاه سیدالشهدا(ع) ری بروم. آنجا از من پرسیدند چه نسبتی با محمد فقیری دارید. بعد موضوع شهادت‌ش را به من اطلاع دادند. از من خواستند زنگ بزنم و از پدر و مادرش در افغانستان اجازه بگیرم که شهید را در ایران دفن کنند. محمد در اعزام

سومش به شهادت رسیده بود.

**نحوه شهادت محمد چطور بود که سر از تنش جدا کرده بودند؟**

فقط متوجه شدیم که ایشان با گروه شهید حججی با هم در یک عملیات بودند. گویا در مرز مشترک سوریه و عراق در ترف بودند که داعشی‌ها یا چند خودروی انفجاری در موقع استراحت بچه‌ها به صورت غافلگیرانه به چادرهایشان حمله می‌کنند و چادرهایشان را به آتش می‌کشند. در این حمله بیشتر رزمندگان سوری ، فاطمیون و ایرانی را می‌کشند و از جمله شهید حججی را به اسارت می‌برند.

موقعی که به معراج شهیدار رفتم پیکر پسر عموی خود را زیارت کنم با تعجب دیدم سر به تن ندارد. من در آن لحظه با دیدن پیکر بی‌سرش شوکه شده بودم. از طریق خود رزمندگان مقاومت فاطمیون مشخص شده بود که این پیکری بی‌سر مربوط به شهید محمد فقیری است.

**شهید فقیری وصیتی هم داشت؟**

خودش از قبل به دوستانش گفته بود که در این رفتن بازگشتی وجود ندارد. حتی خواسته بود که اگر شهید شد در افغانستان دفنش کنند که متأسفانه اجرای این وصیتش امکانپذیر نبود.

			۳	۸	۹		
			۲		۷		۸
			۴	۶			
					۷	۸	۳
			۱	۸			۵
					۲	۴	
			۷	۹			
			۴	۸	۱		
					۵		۶

۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۸	۷	۷	۸	۱	۸
۱	۸	۵	۵	۷	۸	۷	۷	۶
۷	۸	۵	۸	۵	۸	۷	۱	۵
۸	۶	۷	۸	۷	۸	۷	۱	۵
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۷
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۷
۷	۸	۵	۸	۷	۵	۷	۱	۵
۵	۷	۸	۸	۷	۷	۸	۱	۵

### جدول سودوکو

ارقام ۱تا ۹تا را طوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومرعب‌های کوچک‌سه‌رسه‌فقط یک‌بار

به‌کارروند.

### جدول کلمات متقاطع

**پاسخ جدول شماره ۵۲۵۱**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

#### از راست به چپ

۱- مطالعه روابط بین افراد و گروه‌ها و طبقات اجتماعی- شک■ ۲- متعهد- حیوان نجیب- دیگ صنعتی آب داغ یا بخار■ ۳- گندم از آسیاب برگشته- فرزند- شیشه آزمایشگاه■ ۴- دشمن سخت- آهن- از سلسله‌های پادشاهی در ایران- گلو در گویش تهرانی‌ها■ ۵- شهر از گ- نگاه خیره- گل ته حوض- ستر■ ۶- پول معتبر- دیرنشین- پادشاه موسیقی جهان■ ۷- راندن مزاح- کلمه شرط- متضاد ضیق- تیره■ ۸- خالص- فلز تمدن- اسپ یدکی■ ۹- گراز- سطل- پیش‌رو- بوی طوطی■ ۱۰- وسیله پیداکردن جهت جغرافیایی- دانشگاهی در مصر- قلعه ود■ ۱۱- گردنبد- پارچه مشبک- تصدیق روسی- دندان ناپایدار■ ۱۲- پسوند خریدار- باجناق- فرستاده خدا- کجاست■ ۱۳- بذله‌گوی ایرلندی خالق ژاندارک- تلمبه- سوره مورچه■ ۱۴- از سازهای زهی- رود بزرگ سوئیس- لباس زنان هندی■ ۱۵- روزآمد- به مخلوط غیر همگنی می‌گویند که از پخش شدن ذرات جامد در مایع به‌وجود می‌آید

#### از بالا به پایین

۱- نویسنده فارسی شکر است- سوغات یزد■ ۲- تور بزرگ کاهکشی- صریح- سطر-ها- محبت■ ۳- اجرت- پروفیسور حیوانات- گذشته- سلطان جنگل■ ۴- عمو- زهر- کشور و رودی در غرب آسیا- کوبیدنی مطبخ■ ۵- یک دور مسابقه تنیس- نژاد- پولدار■ ۶- مزرعه برج- قاضی- سخن صریح■ ۷- سوره زنان- پیامال- خاندان- صدای موتور نامیزان■ ۸- سیاه و سفید- ناگهان- خادم کلیسا■ ۹- سرسرا- رودی که از پاریس می‌گذرد- همراه خورد- رهبر کاتولیک مذهبان■ ۱۰- تیر پیکاندار- اولین زائر امام حسین- علمدار موبین شهر■ ۱۱- شهرستان- تصفیه‌کننده آب- رنگی برای ماشین■ ۱۲- درز و رخنه- یک صدم در سیستم متر- قدم- یکپا- نوعی چاشنی غذا■ ۱۳- نوعی قلیق- دل درد ناشی از پری معده- از گرفتگی‌ها- زندان مسعود سعد سلمان■ ۱۴- شامل همه- مشرق- سخن صریح- خجالتی■ ۱۵- کوچه- سازی مضرابی یا کاسه گرد